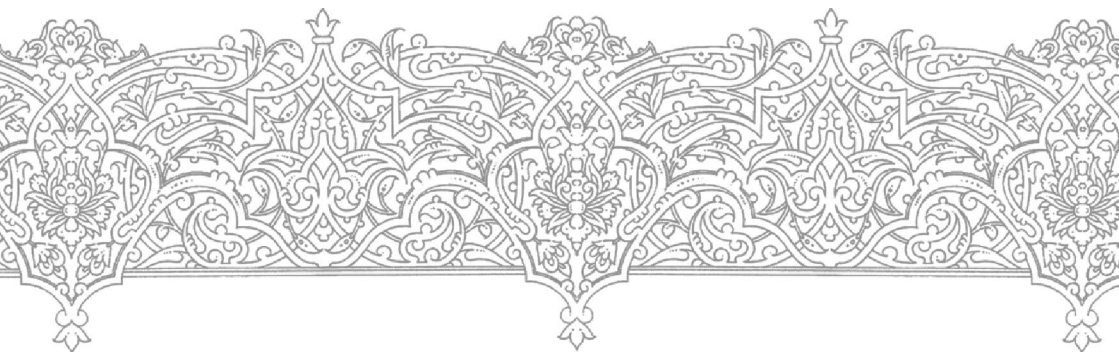




# اشتراکات مذاهب کلامی اهل سنت با تشیع

حجت الاسلام دکتر مهدی فرمانیان



با بررسی در منابع اصیل فرق و مذاهب اسلامی انجام بدهیم، می بینیم که در مباحث اخلاقی بالای ۹۰ درصد اشتراک میان تمام مذاهب اسلامی وجود دارد. در مباحث فقهی حدود ۸۰ درصد اشتراک نظر وجود دارد. اگر ۲۰ درصد اختلاف میان فقه شیعه و سنی وجود دارد، ممکن است همین مقدار از اختلاف میان فقه شافعی و حنفی یا فقه مالکی و حنبلی وجود داشته باشد. یعنی به همان اندازه که میان فقه شیعه و سنی اختلاف وجود دارد، میان خود مذاهب اهل سنت هم اختلاف وجود دارد.

اما چون به دلیل اختلافات کلامی ما شیعه هستیم و آنها سنی، بیشتر روی اختلافات کلامی تاکید می شود. چون حق و باطل در مباحث کلامی مطرح می شود در حالی که در فقه جواز و عدم جواز و انجام و عدم انجام در اخلاق مطرح می شود. حدود ۷۰ درصد آرای کلامی مذاهب اسلامی بسیار به هم شبیه است. می شود گفت در ۶۰ درصد اشتراک وجود دارد و در برخی تفسیرهایی مختلفی وجود دارد که این تفسیرها گاهی خیلی به هم نزدیک است. لذا ما در ۳۰ درصد اختلاف داریم که این حد از اختلاف میان خود مذاهب اهل سنت هم وجود دارد. ما نمی توانیم به خاطر این ۳۰ درصد اختلاف، ۷۰ درصد اشتراک را نادیده بگیریم.

من بر اساس مطالعات ۲۰ ساله ام در مباحث کلامی به این نتیجه رسیده ام که خیلی از مباحث میان مذاهب اسلامی مشترک است و ما به این اشتراکات کمتر توجه کرده ایم. و باید بدان پرداخته شود. مجمع تقریب ما هم بیشتر بر اشتراکات فقهی تمرکز کرده است.

#### مذاهب کلامی مختلف اهل سنت

هر مسلمانی یک اندیشه اعتقادی دارد. اهل سنت از لحاظ اعتقادی به سه دسته تقسیم می شوند: اشعری، ماتریدی و اهل حدیث.

الان حدود ۵۰۰ میلیون نفر از اهل سنت اشعری مسلک اند. اکثر مالکی ها و شافعی ها از لحاظ اعتقادی اشعری اند. شاید بتوان گفت کل شمال آفریقا به جز آنهایی که گرایش سلفی پیدا کرده اند، اشعری اند. دانشگاه الازهر هم با حدود ۶۰۰ هزار نفر دانشجو که دارد، دارای تفکر اشعری است.

مکتب اعتقادی دوم تفکر ماتریدی است که این مکتب حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر در جهان اسلام پیرو دارد. اکثر حنفی ها ماتریدی مذهب هستند.

مکتب سوم مکتب اصحاب حدیث است که درون آن جریان های مختلفی وجود دارد. سلفی ها از اصحاب حدیث بوجود آمده اند. در واقع سلفی ها از اصحاب حدیث هستند. همه اصحاب حدیث با گرایشات مختلف حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون در جهان اسلام پیرو دارند.

اشعری‌ها پیروان ابوالحسن اشعری متوفای ۳۲۴ ق هستند. وی هم افراط‌گرایی معتزلی را دید و هم افراط‌گرایی اهل حدیث را. یکی در عقل‌گرایی افراط می‌کرد و به احادیث پیامبر «ص» اهمیتی نمی‌داد و دیگری در نقل‌گرایی افراط می‌کرد و به عقل هیچ بهایی نمی‌داد. بعضی از اهل حدیث حتی احادیث حشو را هم می‌پذیرفتند و به این خاطر به آنها حشویه می‌گفتند.

معتزلیه نیز یک جریان عقل‌گرای اهل سنت است که در قرن دوم بوجود آمد و در قرن هفتم از بین رفت. آنها قائل به اصول پنجگانه توحید، عدل، امر به معروف و نهی از منکر، وعده و وعید و منزله بین المنزلتین بودند. اخیراً عده‌ای از روشنفکران شمال آفریقا خود را نومعتزلی معرفی می‌کنند.

اشعری خواست بین عقل‌گرایی و حدیث‌گرایی جمع کند. او روش عقل‌گرایی معتزله را گرفت و با مبانی و اعتقادات اصحاب حدیث جمع کرد. یعنی از عقل برای فهم آن مباحث استفاده کرد.

دوره علامه حلی، دوره بروز و ظهور جدی اندیشه اشعری است. ایشان در کشف المراد در موارد متعدد به نقد اشاعره پرداخته و در مواردی هم اشتراکات میان شیعه و اشاعره را تبیین کرده است.

اشاعره قائل به حسن و قبح شرعی هستند. در مقابل ماتریدیه که به حسن و قبح عقلی معتقد است. در اینجا ماتریدیه به ما نزدیک می‌شود. در استفاده از عقل اشاعره به ما نزدیک هستند و از اصحاب حدیث دور شدند. الان وهابیت زیرمجموعه سلفی‌ها هستند و سلفی‌ها هم زیرمجموعه اصحاب حدیث هستند. لذا بین اشاعره و وهابیت اختلافات زیادی وجود دارد.

مثلاً وهابی‌ها کتابی نوشته‌اند به نام «موقف المتکلمین من الاشاعره» و اشاعره را نقد کرده است. همچنین اشاعره در سه جلد کتابی نوشته‌اند به نام «برائة الاشعریین من ابن تیمیه».

لذا اهل سنت هم به دنبال جمع کردن بین عقل و نقل بوده‌اند همانطور که شیعه به دنبال جمع کردن این دو است. یکی از موارد اشتراک ما با حدود ۷۰۰ - ۸۰۰ میلیون از اهل سنت در «معرفت‌شناسی» ماست. هم اشاعره و هم ماتریدیه و هم شیعه خواسته‌اند عقل و نقل را با هم جمع کنند. در اشاعره نقل بر عقل چربیده است اما در ماتریدیه مثل شیعه عقل قطعی بر نقل مقدم است.

در مکتب اشاعره از امام محمد غزالی و امام فخر رازی به بعد شاهد یک رویکرد جدید هستیم. غزالی رویکرد منطقی به مباحث خود می‌دهد و فخر رازی اگرچه منتقد فلسفه مشا و ابن سینا است، اما خود از فلسفه تأثیر پذیرفته است. این تأثیر در کتاب ۹ جلدی «المطالب العالیه» به وضوح قابل مشاهده است. لذا از زمان فخر رازی تفکر فلسفی در میان اشاعره رشد کرد و در «شرح مواقف» و «شرح مقاصد» دو

کتاب بزرگ اشاعره این موضوع به خوبی خود را نشان می دهد. حتی سرفصل نویسی کتاب ها هم خیلی شبیه به ما شد. اگر شما «کشف المراد» را به عنوان یک کتاب درسی ۷۰۰ ساله شیعه نگاه کنید و با «شرح مواقف» به عنوان کتاب درسی ۶۰۰ ساله اشاعره مقایسه کنید، می بینید که سرفصل ها هم تحت تاثیر فلسفه خیلی به هم شبیه است. هرچند اختلافات سر جای خودش هست. در مکتب شیعه عقل گرایی فلسفی بیشتر استفاده شده و اشعری ها بیشتر از عقل در روش استفاده کرده اند.

از اشتراکات دیگر اشتراک در اقسام توحید میان شیعه و اشاعره و ماتریدیه است. هر سه اقسام توحید را تقسیم می کنند بر توحید ذاتی، توحید افعالی و توحید صفاتی. ابن تیمیه آمد و تقسیم توحید را تغییر داد. ما اصول دین را پنج تا می دانیم اما اگر کسی عدل و امامت را قبول نداشته باشد، او را خارج از اسلام نمی دانیم. اما اگر سه اصل دیگر را قبول نداشته باشد، او را خارج از اسلام می دانیم. پس در اصول دین میان تمام مکاتب اشتراک وجود دارد. همه مکاتب روی این سه اصل دین اشتراک دارند: توحید، نبوت، معاد. هرچند در تفسیر این مباحث اختلافاتی وجود دارد. در همین فروع هم خیلی از مشترکات وجود دارد.

در موضوع نبوت ما اشتراکات زیادی با اشاعره داریم. مثلاً در موضوع معجزات کتابهای متعددی از سوی اشاعره نوشته شده که معجزات پیامبر در آن ها آورده شده که دقیقاً همان معجزاتی است که در کتب شیعه مثل کتاب «مدینه المعاجز» مرحوم بحرانی وجود دارد. درباره ویژگی پیامبران هم اشتراکات بسیاری وجود دارد.

ماتریدیه

مکتب ماتریدیه در میان حنفیان خراسان شکل گرفت که قبل از اینکه به آنها ماتریدی بگویند، به آنان گفته می شد حنفیان عقل گرا. در مقابل حنفیان حدیث گرایی که در میان حنفیان حضور داشتند. ابومنصور ماتریدی که متوفای ۳۳۳ است، در آثار خود یک نظم و نسق جدیدی به آرای حنفیان عقل گرای خراسان داد. از این جهت کم کم این تفکر ماتریدیه نام گرفت. او را موسس یک مکتب نمی دانند، بلکه نظم دهنده یک مکتب می دانند. چون قبل از او هم این تفکر وجود داشت. این نظام فکری بر اساس حسن و قبح عقلی بنا نهاده شد. آنان حسن و قبح عقلی را پذیرفتند و بر اساس آن نظام فکری خود را بنا نهادند. این مکتب توانست بسیاری از احناف را در طول تاریخ به خود جذب کند. مثلاً عقاید نسفی که یکی از معروف ترین عقاید تاریخ اهل سنت است، توسط یکی از بزرگان ماتریدیه نوشته شده است. بعد تفتازانی آن را با عنوان «شرح عقاید نسفی» شرح کرد. تفتازانی هم برخی از آرای اشعری را پذیرفت و هم برخی

آرای ماتریدیه. هم اشاعره و هم ماتریدیه این کتاب را به عنوان کتاب درسی خود پذیرفتند. حدود ۶۰۰ سال است که بسیاری از حوزه های علمیه اهل سنت این کتاب را تدریس می کنند. شاید بتوان گفت که اعتبار «شرح عقاید نسفی» هم‌رتبه با «کشف المراد» در مذهب شیعه است.

این تفکر عقل گرایی در بسیاری از مباحث کلامی تاثیر خود را نشان داد. یکی از این مباحث بحث تنزیه خداوند است. یعنی ماتریدی ها به شدت تنزیهی هستند. چون معتقدند که عقل قطعی حکم می کند که خداوند شبیه مخلوقاتش نباشد و در قرآن هم «لیس کمثله شی» آمده است. این دقیقا همان چیزی است که ما شیعیان در این باره معتقدیم. تمام آیاتی که بوی تجسیم یا تشبیه می داده است را تاویل کرده اند. جالب است که تاویل های آنها نیز بسیار شبیه به تاویل های ماست. مثلا درباره «یدالله فوق ایدیهم» آنها هم می گویند که منظور قدرت خداوند است نه این دست ظاهری.

همه مسلمانان به جز اقلیت ناچیزی آیه «لیس کمثله شی» را به عنوان محکم ترین محکومات قرآن می دانند. البته برخی از اصحاب حدیث بخاطر اینکه فهم عقلی را کنار گذاشتند و یا به دلیل مخالفت با اشاعره و ماتریدیه در این موضوع تشکیک ایجاد کرده اند اما در طول تاریخ اکثریت قاطع مسلمانان به این مسئله معتقد بوده اند. حتی وهابی ها هم چنین اعتقادی دارند. ولی متأسفانه وقتی وارد تفسیر می شوند، تفسیری ارائه می دهد که جسمانیت از آن برداشت می شود. یعنی به لوازم تفسیر خود توجه ندارند.

اما تنزیهی که در ماتریدیه وجود دارد به مراتب بیشتر از اشاعره است. کتاب «التمهید لقواعد التوحید» یکی از کتاب های مهم ماتریدیه است. ابومعین نسفی در این کتاب می گوید: «کثرت اجزا و تبعض و تجزیه بر خداوند محال است. زیرا در صورت پذیرش کثرت اجزا، هیچ کدام از اجزای آن از دو حال خارج نیستند: یا متصف به صفات کمالند که در این صورت هریک خدای مجزا خواهند بود و ما ناگزیر به خدایان متعدد خواهیم شد و یا اینکه این اجزا متصف به صفات کمال نیستند که در این حال خداوند متصف به کمال نقص خواهد شد که این هم از خداوند به دور است» اینها ترکیب و کثرت را از ذات خدا دور می کنند و اینها به تفکر تنزیهی شیعه نزدیک است.

شیعه در موضوع جبر و اختیار به نظریه امر بین الامرین معتقد است. کمال الدین بیاضی یکی از علمای ماتریدی است. او در این باره می گوید: « محققانی از اهل سنت بر نفی جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین اند، و آن این است که مؤثر در فعل عبد، مجموع خلق الاهی و اختیار انسان است نه اول فقط تا جبر باشد و نه دوم تا فقط قدر باشد... و این قولی میانه و جامع است که مقتضی همه ادله است چنانکه محمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم فرمود بر بندگان نه جبر است و نه تفویض و نه تسلیط.

پس هر دو قدرت در فعل موثر است. و این قول ماخوذ از اهل بیت نبوت است و این قول را شافعی و ابن عساکر و سیوطی از عبدالله بن جعفر از علی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت به پرسش کننده از قدر فرمود: قدر سر الهی است و تو خود را در فهم آن به تکلف مینداز و چون اصرار ورزید امام علی علیه السلام فرمود چون اصرار کردی قدر امر بین الامرین است. ضمن آنکه محمد باقر استاد امام ابوحنیفه بوده و با وی به صورت شفاهی سخن گفته است. «بنابراین حتی در بحث جبر و اختیار که بحثی بسیار فنی و استنباطی و اجتهادی است که علمای ما هم در تفسیر حرف های مختلفی زده اند، یک عالم سنی حنفی ماتریدی می گوید آن چیزی که ما از جبر و اختیار می فهمیم همان چیزی است که از معارف اهل بیت گرفته ایم.

اصحاب حدیث

جریان فکری اصحاب حدیث جریان حدیث گرا، نص گرا، ظاهرگرا و مخالف تاویل است که برای عقل در فهم دین جایگاهی قائل نیستند و به ظاهر حدیث اهمیت می دهند، اگرچه مخالف عقل باشد. آنها در طول تاریخ اسلام همیشه در اقلیت بودند و امروز نیز چنین است. اما متأسفانه به دلیل تعصبی که دارند همواره سروصدای آنها بیش از دیگران بوده است. همیشه در اقلیت بوده اند اما اقلیتی با صدای بلند.

اصحاب حدیث آثار متعددی علیه اشاعره و ماتریدیه نوشتند. در عمل هم بسیار تند عمل می کنند. زیرا به ظاهر روایات استناد می کنند و در جمع بین آیات و روایات به عقل بها نمی دهند.

آنها به دلیل بعضی روایاتی که در کتب اهل سنت وجود دارد، یک رویکرد تشبیهی و تجسیمی درباره خداوند دارند. البته این رویکرد از لوازم حرف آنهاست. یعنی به جز عده خیلی از اصحاب حدیث، بقیه آنها می گویند که خدا جسمانی نیست و برای این کتاب می نویسند.

این تیمیه که از بزرگان اصحاب حدیث است صریحا می گوید که خدا جسمانی نیست، چون در حدیثی نیامده است. اگر در حدیثی چنین چیزی آمده بود، آن را می پذیرفتیم. تفکر اصحاب حدیث فراتر از محسوسات را قبول نمی کنند. می گویند ما مجرد در عالم نداریم. همه چیز محسوس است.

علیرغم این اختلافات، همین اصحاب حدیث هم در موارد متعدد با ما مشترکات دارند. مثلا در بحث ایمان و کفر و اینکه چه کسی مومن است و چه کسی کافر، اشتراکات فراوانی با اشاعره و ماتریدیه و اصحاب حدیث داریم.

یک مسلمان چه وقتی از اسلام خارج می شود؟ همه علمای اسلام غیر از قلبی از تکفیری ها می گویند کسی از اسلام خارج می شود که منکر ضروری دین باشد. همه مکاتب و همه فرقه ها روی این مسئله تاکید دارند.

اولین بار جهان اسلام مواجه شد با مکتب تند و افراطی به اسم «خوارج» که گفتند هرکس یک گناه کبیره انجام دهد کافر است. و اگر میخواهد دوباره به اسلام برگردد باید دوباره شهادتین بگوید. حتی از این فراتر رفتند و زن و بچه فرد مرتکب گناه کبیره را هم کافر دانستند. حتی کسی که جهاد نکند را هم کافر دانستند. امروز سلفی های تکفیری دقیقا همان روش خوارج را می پیمایند. یعنی با کوچکترین مسئله ای فرد را تکفیر می کنند و اعمال خیلی تندی دارند.

این رفتار خوارج باعث شد که بحث ایمان و کفر به موضوع علمای مسلمان تبدیل شود. تقریبا همه به این نتیجه رسیدند که مسلمان به خاطر گناه کبیره از اسلام خارج نمی شود. این یکی از مشترکات همه مسلمانان است.

مثلا در بحث نبوت، خیلی از اصحاب حدیث قائل به عصمت پیامبران هستند و حتی با اینکه تاویل را قبول ندارند، بعضی آیات و روایات معارض را تاویل کرده اند. البته خودشان می گویند اینها تاویل نیست، بلکه تفسیر است. در محدوده عصمت بحث های فراوانی وجود دارد ولی اصل عصمت را پذیرفته اند. یک اصحاب حدیثی وجود دارد به نام «ابن خمیر» که کتابی می نویسد به نام «تنزیه الانبیا». یعنی دقیقا همان نام کتاب سید مرتضی. جالب است که به شدت تحت تاثیر سید مرتضی است. استدلالاتی که سید مرتضی به کار می برد را در این کتاب هم می بینیم.

### وهابیت و تکفیری ها

وهابی ها زیرمجموعه اصحاب حدیث به شمار می آیند، اما همه اصحاب حدیث وهابی نیستند. از دل اصحاب حدیث سلفیت بیرون آمده است و از دل سلفیت وهابیت. هر وهابی سلفی است ولی هر سلفی وهابی نیست. امروز در جهان اسلام هستند کسانی که اصحاب حدیث هستند ولی با وهابیت مخالف اند. کل وهابی ها ۴۰-۵۰ میلیون بیشتر نیستند، ولی سر و صدای آنها فراوان است. درگیریهای فراوانی میان وهابی ها و سایر مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - وجود دارد.

با اینکه اینها خود را ادامه اصحاب حدیث می دانند، من به ضرس قاطع می گویم اگر صد نفر از بزرگان اهل حدیث امروز سر از قبر دربیاورند همه خواهند گفت که این مسائل که تکفیری ها انجام می دهند، اصلا از دین نیست. چون کسی را می توان کشت که ضروری دین را انکار کرده باشد.

ضروری دین چیست؟ دومین بحث این است که چه کسی اجازه دارد حکم قتل کافر را اجرا کند؟ آیا هر جوانی می تواند اسلحه دست بگیرد و حکم اجرا کند؟

دو تعریف برای ضروری دین بیان شده است: اول اینکه هرکسی که به متون دینی مراجعه کند به این نتیجه برسد این مسئله از مسائلی است که دین بسیار بر آن تاکید دارد و هیچ تساهل و تسامحی ندارد. مثل اصل توحید، اصل نبوت، اصل معاد، اصل نماز، اصل زکات و ... اینها از مسائلی است که اگر کسی آنها را انکار کند، ضروری دین را انکار کرده است.

تعریف دوم این است که مسائلی که مورد اتفاق فریقین است ضروری دین است. این مسائلی که امروز تکفیریهها بخاطر آن تکفیر می کنند و آدم می کشند از ضروریات دین نیست. چرا یک جوان تکفیری به خود اجازه می دهد به خود بمب ببندد و صدها نفر را بکشد؟ بخاطر فهم غلطی که از مسئله ایمان و کفر دارد.

علمای اسلام چه شیعه، چه سنی، چه زیدی، چه اسماعیلی به این نتیجه رسیده اند که وقتی سراغ آیات و روایات می رویم، می بینیم که اسلام از دو نوع کفر سخن می گوید. هرکدام از علمای اسلام از این دو نوع کفر تقسیم بندی خاص خود را دارند. بعضی به کفر اصغر و اکبر تقسیم کرده اند. بعضی به کفر جهود و ایمان، کفر اسلام و ایمان و ...

شاید موارد متعددی باشد که در روایات آمده باشد که هرکسی نماز را ترک کند کافر است. این روایات در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است. اما این کفر به چه معناست؟ آیا به این معناست که از اسلام خارج شده است؟ یا اینکه هنوز مسلمان است و در قلبش هنوز به خدا و پیامبر ایمان دارد و حتی خود نماز را هم قبول دارد ولی کاهلی کرده است. پس این نشان می دهد که این کفر با کفری که باعث خروج از اسلام میشود خیلی تفاوت دارد.

علمای همه فرقه ها درباره ضروری دین خیلی با احتیاط عمل کرده اند. حتی بعضی مثل حکیم الامه تهبانوی دیوبندی که گرایش به ابن تیمیه دارد، صریحا می گوید که اگر شما حکم به کفر یک انسان بدهید و این حکم اشتباه بود خداوند شما را مواخذه خواهد کرد ولی اگر احتیاط کردید و این حکم را صادر نکردید، به فرض اشتباه شما باز هم خدا شما را مواخذه نخواهد کرد.

این ها موارد متعددی است که در کتب شیعه و سنی و حتی سلفی ها آمده است. مثلا محمد بن علی شوکانی یک سلفی است که تمام آرا و افکار ابن تیمیه را پذیرفته است. او رسما می گوید تمام کارهایی که مسلمانان انجام می دهند و من آنها را کفر می دانم، باعث نمی شود که از اسلام خارج شوند. چون



اینها انکار ضروری دین نیست. سید محمدرشید رضا سلفی است که می گوید من ۲۵ سال از تفکرات ابن تیمیه دفاع کرده ام. اما وقتی به مسئله ایمان و کفر می رسد می گوید مسلمانان را نمی شود بخاطر این مسائل کافر دانست. یعنی ما کسانی را داریم که سلفی و طرفدار ابن تیمیه اند ولی متعدد می گویند که نمی توانیم به راحتی کسی را از اسلام خارج بدانیم. به نظر آنها بسیاری از این رفتار کفر است ولی کفر در ایمان نه کفر جهود.

همه اشاعره و ماتریدیه مانند شیعه به این پرداخته اند که آیا عمل جزئی از ایمان است یا اینکه از لوازم ایمان است؟ همه به این نتیجه رسیده اند که عمل از لوازم ایمان است. چرا که این لوازم ایمان است که ایمان را کم یا زیاد می کند. اگر عمل جزو ایمان باشد، کسی با یک گناه از ایمان خارج می شود. اما ما می بینیم که ایمان یک اقرار به زبان دارد و یک تصدیق به قلب. در قرآن هم در موارد زیادی به ایمان کم یا زیاد اشاره شده است.

اشاعره و بسیاری از بزرگان شیعه و ماتریدیه عمل را جزو ایمان نمی دانند بلکه از لوازم آن می دانند. یعنی این از مشترکات میان مسلمانان است که ایمان کم و زیاد دارد و با عمل کم یا زیاد می شود. کسی مانند پیامبر خدا در اوج ایمان است و کسانی مثل ما ایمان ضعیفی داریم. تا وقتی که دیگر ایمان تمام می شود و اسلام می ماند.

یکی از مباحث اشتراکی میان مذاهب مختلف این است که بین اسلام و ایمان فرق می گذارند. یعنی ممکن است که فردی ایمان نداشته باشد ولی از آن جهت که زبانا شهادتین را گفته است، مسلمان محسوب می شود و خون و مال و آبرویش محترم است. و شاهد مثال می آورند از رفتار پیامبر «ص» با منافقان مدینه.

متأسفانه الان جریانهای تکفیری منکر این مسئله شده اند. تکفیری ها طی بیست - سی سال گذشته یک حرف عجیب و غریبی می زنند و آن اینکه تمام آیاتی که درباره رحمت و مهربانی اسلامی است، توسط آیه « قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً » منسوخ شده است! جالب است که از پیامبر «ص» حدیث می آورند که «بعثت بالسیف» یعنی من مبعوث شدم با شمشیر. می گویند جهاد واجب عینی است.

از اشتراکات دیگر میان مذاهب مختلف اسلامی، دیدگاه آنان راجع به صفات سلبی خداوند است. یعنی تمام مسلمین معتقد هستند که خداوند بعضی چیزها نیست. حلول در باب خداوند راه ندارد، خداوند جسم نیست، خداوند نقایصی که انسان ها دارند را ندارد. خداوند جزء نیست، خدا مرکب نیست. این ها مباحثی است که در صفات سلبی بحث می شود و جالب است که تمام مسلمین در این باب با هم اشتراکات

فراوانی دارند. در این زمینه حتی در برداشت ها و تفسیرها هم اختلاف به ندرت وجود دارد. تمام مسلمین حلول را در باب خداوند منکر هستند و معتقدند خداوند در چیزی حلول نمی کند. خداوند در چیزی متحد نمی شود. خداوند جسم نیست و ... اینها جزو موارد اتفاق مسلمین است.

براهینی که برای اثبات وجود خداوند آمده است مانند برهان نظم و برهان حدوث از براهین مشترک میان شیعه و سنی است. حتی اصحاب حدیث هم سراغ احادیثی رفته اند که دارد این براهین را استفاده می کند.

در باب صفات ذاتی خداوند نیز اشتراکات بسیار فراوانی وجود دارد. همه مسلمین در سه صفت خداوند متفق القول اند: علم، حیات، قدرت. خداوند حیات همیشگی دارد و از ازل تا ابد وجود داشته و علم و قدرت مطلق دارد. حتی در صفات دیگر هم که اختلافی است مثل اراده و تکلم خداوند، بسیاری از علما آنها را به صفات ذاتی برمی گردانند.

از دیگر اشتراکات در این زمینه بحث عدل خداوند است. همه مسلمانان قائل به عدالت خداوند هستند. هیچ مسلمانی پیدا نمی شود که بگوید خداوند عادل نیست. اما در تفسیر این عدالت با هم اختلاف دارند. بعضی گفته اند که خدا قدرت دارد که هر کاری بکند ولی کار قبیح انجام نمی دهد. بعضی برای اینکه قدرت خداوند را نشان دهند حرفهایی زده اند که از لوازم آن میتوان نفی عدالت را برداشت کرد.

از موارد اشتراکی دیگر موضوع معاد است. در این زمینه اشتراکات بسیار فراوانی وجود دارد. مثلاً همه مسلمین قائل به حیات برزخی هستند الا شذ و ندر. حتی سلفی ها و وهابی ها قائل به حیات برزخی هستند اما در اینکه حیات برزخی چگونه است با هم اختلاف دارند.

اینکه عذاب و عقاب وجود دارد، در باب اینکه بهشت و جهنم وجود دارد، درباب پل صراط، درباب میزان و... همگی جزو بحث هایی است که مشترک میان شیعه و سنی است.

موضوع دیگر اهل بیت «ع» است. اهل بیت «ع» یکی از مصادیق اشتراکی میان مسلمین هستند. در ابتدای تاریخ اسلام ناصبی ها وجود داشتند ولی ناصبی ها از بین رفتند. همه اهل سنت محب اهل بیت «ع» هستند. متأسفانه با ظهور برخی از تکفیری ها بعضی از چیزها را مشاهده می کنیم ولی اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان محب اهل بیت «ع» هستند. البته درجه محبت فرق دارد. یکی از کسانی که مورد اتفاق همه مسلمین است، امام صادق «ع» است. ایشان مورد احترام همه مسلمین است. در این زمینه عبارات بسیار گوناگونی از زبان بزرگان اهل سنت نقل شده است. از انس بن مالک رهبر مالکی های جهان و ابوحنیفه رهبر حنفی های جهان جملاتی در ستایش امام صادق «ع» موجود است.

## ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم (انفال/46)



قال اميرالمؤمنين على عليه السلام:

انى اكره لكم ان تكونوا سبابين شتامين لغائبين  
(تمام نهج البلاغه، ج 5 ص 98 و 99)



سماحة آية الله العظمى السيستاني:  
خطابنا هو الدعوة الى الوحدة، وكنت  
ولا ازال اقول لا تقولوا اخواننا السنة،  
بل قولوا «أنفسنا أهل السنة»

سماحة الامام الخامنأى:

يحرم النيل من رموز إخواننا السنة فضلاً  
عن اتهام زوج النبي بما يخل بشرفها بل  
هذا الأمر ممتنع على نساء الأنبياء  
وخصوصاً سيدهم الرسول الأعظم

سماحة الامام الخمينى:

لقد أمرنا الإسلام بوحدة الكلمة،  
وان من يعمل على إثارة الفرقة  
فهو خارج عن الإسلام

سماحة الإمام السيد موسى الصدر:  
يكون الأساس هو التقارب  
والفهم وليس الجدل ومحاولات  
التغلب الكلامي

سماحة آية الله العظمى علامه  
فضل الله: نحرم سب أمهات  
المؤمنين والإساءة إليهنّ ونعتبره  
مخالفاً للخط الإسلامي الأصيل

# پیشوایان شیعه، پیشگامان وحدت



المجمع الدولي للأمة الواحدة  
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH  
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش  
اتحاديه بين المللى امّت واحده  
با همکارى مجله الكترونيكى اخوت  
[www.unified-ummah.com](http://www.unified-ummah.com)  
[www.okhowah.com](http://www.okhowah.com)